Anahita
A Research Journal of Persian Language, Literature Art & Culture
No. 13, Annual 2026, pp 72-90

آناهیتا
مجلہ علمی- پژوهشی زبان، ادبیات، فرهنگ و تمدن فارسی
شماره 13، سالنامہ2026 ، میلادی، ص90-72

L.R. Krishna (1982) Sultan Bahu Sufi Poet of the Punjab

***Imran Haider Naqvi**

****Hussain Aqa Hussaini**

*****Ahsan Raisi**

Abstract:

Mystical teachings made their way to the Indian subcontinent through some Sufis. Their most significant influence in this regard was the promotion and spread of Islam in this region. One of the Sufi orders that was received with great enthusiasm in this land was the Qadiriyya order. One of the famous mystics of this order is Sultan Bahoo (1040-1102 CE), who has numerous works in Persian and Punjabi languages, but not all of his works have been edited and published. One of the reasons for this is the difficulty and late discovery of his writings and compositions. The correction of his works is necessary to become familiar with the branches that have branched out from the Qadiriyya order. This paper, while introducing him in a descriptive-analytical manner, analyzes one of his works titled "Aql e Bedar" The analysis of this work reveals that it is a concise and brief compendium of Sufi knowledge, as the author has almost touched upon all theoretical issues.

Keywords: Sultan Bahoo; Aql-e-Bedar; Sufism; Qadiriyya Order; Sufi Teachings; Islamic Mysticism; Persian Literature; Punjabi Literature.

آرای عرفانی سلطان باهو در عقل بیدار

عمران حیدر نقوی[1]

حسین آقاحسینی[2]

احسان رئیسی[3]

چکیده

طریقت‌های عرفانی از طریق برخی از متصوّفه به شبه قارهٔ هند رفت. مهم‌ترین اثرگذاری آنها در این راستا ترویج و اشاعهٔ دین اسلام در این سرزمین بود. یکی از طریقت‌هایی که در این سرزمین با استقبال فراوانی روبرو شد، طریقت قادریه است. یکی از عرفای مشهور این طریقه سلطان باهو (۱۰۴۰-۱۱۰۲ه.ق.) است که آثار فراوانی به زبان‌های فارسی و پنجابی دارد؛ اما همهٔ آثار او تصحیح و منتشر نشده است. یکی از علل این موضوع روان نبودن و دیریابی نوشته‌ها و سروده‌های اوست. تصحیح آثار او برای آشنایی با شعبه‌هایی که از طریقت قادریه منشعب شده‌اند، ضروری است. نوشتار حاضر ضمن معرفی وی به شیوهٔ توصیفی- تحلیلی یکی از آثار او را با عنوان *عقل بیدار* تحلیل و بررسی کرده است. بررسی این اثر نشان می‌دهد که این اثر یک دایرهٔ المعارف تصوف امّا بسیار موجز و مختصر است زیرا مؤلّف تقریباً دربارهٔ همهٔ مسائل نظری سخن گفته است.

واژه‌های کلیدی: شبه قاره، عرفان، قرن یازدهم، قادریه، سلطان باهو، عقل بیدار

[1].دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. اصفهان. ایران. Inaqvi9@gmail.com

[2]. استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. اصفهان. ایران. (نویسنده مسئول)
h.aghahosaini@ltr.ui.ac.ir

[3]. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان. اصفهان. ایران. e.reisi@ltr.ac.ir

مقدّمه

شبه قارهٔ هند را می‌توان مرکز گردهمایی صوفیانی دانست که برای گسترش و تبلیغ دین خدمات آشکاری انجام داده و این سرزمین پهناور را با تفکرات و اندیشه‌های خود آشنا کرده‌اند. رهنمودهای این مشایخ برای سالکان بسیار ارزشمند بوده و موجب تحوّلات درونی آنان شده است. در نتیجهٔکوشش بسیار صوفیان و عارفان در شبه قارهٔ هند، امروز اسلام به عنوان یکی از ادیان برجسته در این منطقهٔ جغرافیایی حضور دارد. در واقع سهم مهم و قابل توجهی از ترویج اسلام در سرزمین‌های مختلف بر دوش صوفیان و عارفان بوده و بنابراین «اسلام طریقتی» بخش اعظمی از اسلام در جهان امروز است. همهٔ این عارفان و صوفیان شیفته‌وار از پیامبر رحمت‌ص پیروی کرده و مسلک و مذهب خود را محبت او قرار داده‌اند. این گونه نگرش در تمام ارکان عملی این مشایخ نیز راه یافته و نظر و عمل خویش را برای اسلام و رسول اکرم‌ص پاک و صافی ساخته‌اند، اقبال لاهوری در این باب می‌گوید:

ذکر و فکر و علم و عرفانم تویی کشتی و دریا و طوفانم تویی

(لاهوری، ۲۰۰۴: ۱۰۱)

یکی از طریقت‌های مهم شبه قاره طریقت قادریه است که از طریق «خواجه معین الدین چشتی» (۵۶۳-۶۳۳ ه.ق) در شبه قارهٔ هند به شهرت رسید. از جمله مشایخ قادریه شیخ محمد غوث گیلانی است که در هند ساکن شد و در شهرهای لاهور و ناگور به ارشاد پرداخت. حمایت حاکمان از او و همراهانش و قحطالرجال علما و بزرگان در مولتان، موجب ترویج و گسترش قادریه در هند شد (نظامی، ۱۳۹۵: ۲۳۰).

ابن محمد غوث گیلانی هندی الاچی از جمله نوادگان شیخ عبدالقدر است که نسب او به هفت واسطه به عبدالقادر می‌رسد. وی در شهر اچه از مولتان ساکن بود و مردم فراوانی به دست او مسلمان شدند. او از مشایخ بزرگ هندوستان محسوب می‌شد و به گفتهٔ محدث دهلوی در ولایت وارث حقیقی غوث الثقلین است. شرایط مناسب نوادگان عبدالقادر در هند سبب شد تا سایر نوادگان او در دیگر بلاد اسلامی به هوس سفر و سکونت در هند بیفتند. سید محمد غوث، سید عبدالقادر ثانی، شاه نعمت الله قادری، سید موسی و شیخ عبدالحق محدث دهلوی از جمله کسانی هستند که در ترویج قادریه در هند کوشا بودند. برخی از شاخه‌های طریقت قادری در هند عبارتند از: برخورداریه سیچلاری، رحمانیه، رزاقیه، سروری، سید شاهی، فبیسه، قمیصیه، مقیم شاهی، لغت شاهی، جاریه، بینوا و نوشاهی.

عزیز احمد، نویسندهٔ *تاریخ تفکّر اسلامی در هند*، بینوا و نوشاهی را به دلیل آمیختن موسیقی و رقص با مراسم عبادی، شعبه‌های بدعت‌آمیز قادریه می‌داند. سال وفات برخی بنیانگذاران شاخه‌های مختلف قادریه در هند، آنها را مقارن دورهٔ تیموریان نشان می‌دهد. امروز مقبرهٔ عبدالقادر گیلانی در بغداد

زیارتگاه مسلمانان هند و پاکستان است. زیارت کعبه و اقامت طولانی مدّت مشایخ قادری در جوار خانهٔ خدا نیز، درخور توجه است؛ چنانکه محدّث دهلوی اشاره کرده است که سید شیخ عبدالوهاب المتقی (م. ۹۷۵) چهل و چهار بار به حج رفت و بیشتر عمرش در مکه اقامت داشت. این مشایخ همچنین تحت تاثیر اندیشهٔ وحدت وجود ابن عربی بودند (عزیز احمد، ۱۳۸۸: ۵۳). «هر کدام از شیوخ قادری در هند خود را احتمالاً برای مشروعیت و احترام بیشتر جانشین عبدالقادر می‌دانستند، شیوخ قادری معمولاً اهل ریاضت بودند. میان‌جیو، پیر داراشکوه، در بیرون از شهر در خانهٔ خرابی چندین روز به ریاضت می‌نشست و وقتی هم در شهر و در میان مردم بود، شب‌زنده‌داری می‌کرد و در اواخر عمر خود چندین سال از حجرهٔ خود بیرون نیامد» (محدث دهلوی، ۱۳۸۴: ۴۱). زیارت قبور شیوخ و بزرگان یکی از کارهای همیشگی قادریه در هندوستان است. در *سکینهٔ الاولیا* آمده است: «طریقهٔ حضرت میانجو این بود که روزها زیارت قبور اکابر لاهور می‌نمودند» (عزیز احمد، ۱۳۸۸: ۱۴۰).

امروز قادریه مراسم و آداب خاصی را اجرا می‌کنند. از جمله رسوم آنها جشن میلاد شیخ عبدالقادر گیلانی و منقبت خوانی توسط مسلمانان قادریهٔ هند است. همچنین در هند صدها درخت وجود دارد که به نام شیخ عبدالقادر نامگذاری شده است. بخشی از آثار علمی هند نیز میراث دانشمندان قادری است؛ از جمله: *اخبار الاخیار فی اسرار الابرار* اثر عبدالحق محدث دهلوی و *سفینة الاولیا*، *سکینة الاولیا* و چندین اثر دیگر از محمد دارا شکوه. آثار برخی از بزرگان قادری مثل ابن عبدالملک بن قاضی از صد عنوان بیشتر است (ر.ک. محدث دهلوی، ۱۳۸۴: ۳۹).

پادشاهان هند برای کسب مشروعیت از مردم به شیخ عبدالقادر و نوادگان او ارادت می‌ورزیدند. نقطهٔ عطف پیوند قادریه با قدرت در هند، سلطنت شاهزاده محمد داراشکوه (۱۰۲۴-۱۰۶۹هـ.) بود. پیوستن دولتمردان به قادریه در هند تنها منحصر به داراشکوه نبود. بعضی از امرا در جلسات شیخ‌های قادری حاضر شده و گاهی به آنها می‌پیوستند از جمله روایت شده است: «یکی از امرای هند در مجلس حاضر بود و سخن شیخ در وی تأثیر کرد. برفت و سر تراشید و از جمله معاصی توبه کرد» (نظامی، ۱۳۸۱: ۹۴). البته قادریه برنامه‌ای برای به دست گرفتن قدرت نداشتند. آنها حتّی از موقعیت شاهزاده داراشکوه چندان استفاده‌ای نکردند. شاید درست‌ترین تحلیل دربارهٔ رابطهٔ قادریه با حکومت و قدرت این باشد که آنها نه آن را تأیید می‌کردند و نه با آن سر ناسازگاری داشتند. بیشتر حاکمان به آنها رجوع می‌کردند و در اثر این رجوع به اهمیت و قدرت طرفین افزوده می‌شد.

در شبه قارهٔ هند از سدهٔ هفتم هجری به بعد، چهار طریقهٔ عرفانی سروریه، چشتیه، قادریه و نقشبندیه رواج یافت. سروریه، چشتیه و قادریه، نسب خود را با چندین واسطه به حضرت علیؑ و نقشبندیه به خلیفهٔ اول می‌رساند اما به واسطهٔ حضور سلمان فارسی در طریقت نقشبندیه و دوستی او با علیؑ و خاندانش، این طریقت بطور غیر مستقیم با خاندان آن حضرت پیوند یافته است. همچنین پیشوایان هر چهار سلسلهٔ طریقت که در هند و پاکستان گسترش یافتند، ایرانی بودند و آن را می‌توان از عوامل روابط

فرهنگی ایران و شبه قاره و توسعهٔ زبان فارسی به‌شمار آورد. بزرگان این چهار طریقه، در شریعت، حنفی یا حنبلی مذهبند اما نسبت به ائمهٔ شیعهؑ عشق و ارادت بسیار داشته‌اند.

یکی از بزرگان طریقت قادریه سلطان‌العارفین سلطان باهوست که در تصوف و عرفان مقام شامخی دارد.

پیشینهٔ تحقیق

تحقیقاتی که در ایران و به زبان فارسی دربارهٔ این عارف صورت گرفته عبارتند از:

رسالهٔ دکتری با عنوان «تصحیح نسخهٔ کلید توحید نوشتهٔ سلطان باهو» (1399)، نگاشتهٔ عشرت امیر، مؤسسه آموزش عالی شاندیز، به راهنمایی دکتر زهره نجفی.

پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی آثار سلطان باهو با تکیه بر مضامین توحید، نبوت، امامت» (1400)، نگاشتهٔ خادم حسین.، جامعهٔ المصطفی، به راهنمایی محمدرضا یوسفی. مطالعهٔ چکیدهٔ این اثر نشان نمی‌دهد که کدام یک از آثار وی زمینهٔ تحقیق بوده‌اند. اما عنوان نشان از آن دارد که سه مضمون در آثار سلطان باهو بررسی شده است.

پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان «بررسی و تحلیل اشعار باهو» (1402)، نگاشتهٔ حلما جهان‌جونیا، دانشگاه سیستان و بلوچستان، به راهنمایی دکتر عبدالعلی اویسی.

مقالهٔ «تحقیق دربارهٔ احوال و آثار سلطان باهو»، نوشتهٔ الطاف علی سلطان، فصلنامهٔ دانش، ۱۳۷۲.

مقالهٔ «مناقب سلطانی؛ نگاهی به احوال و آثار سلطان باهو شاعر و عارف پرآوازهٔ طریقت قادریه شبه قاره»، نوشتهٔ محمدجواد شمس، فصلنامهٔ مطالعات تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۵.

مقالهٔ «سلطان العارفین محمد سلطان باهو»، فصلنامهٔ دانش، نوشتهٔ سید، کلثوم، ۱۳۶۸.

مقالهٔ «سلطان العارفین سلطان باهو»، نوشتهٔ سید جعفر حمیدی، فصلنامهٔ شناخت، ۱۳۷۹.

سلطان باهو

زندگینامه

ولادت- سلطان باهو در زمان شاه جهان در روستای شورکوت در ۱۰۴۰هـ. به دنیا آمد (ر.ک. همدانی، ۱۹۹۴: ۲۱). سال ولادت او را ۱۰۳۹هـ. نیز دانسته‌اند (همان، ۲۱). سلطان علی، دو اثر مستقل دربارهٔ سلطان باهو دارد. در هریک از این آثار تاریخ‌هایی برای ولادت سلطان باهو ذکر شده که با یکدیگر همخوانی ندارند به نظر وی تاریخ صحیح ولادت سلطان باهو، ۱۰۳۹هـ. است (ر.ک. الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۳۶).

نام- نام وی باهوست. مادرش ـ بی‌بی راستی ـ دربارهٔ وجه تسمیهٔ باهو می‌گوید این اسم از اسامی اعظم خداوند به معنی «با آن باری –تعالی-» است. این نام را همچنین می‌توان مقلوب «وهّاب» دانست که از اسماء الحسنی و حامل معنویت حقیقی است. واژهٔ «وهّاب» در صیغهٔ مبالغه و مشتق از «وَهَبَ» به معنای «بخشیدن بی‌منّت و بدون معاوضه» زیبندهٔ خداوند است (ر.ک. عسکری، ۲۰۰۰: ۹۰). الطاف علی سلطان در ابیات پنجابی خود می‌گوید: ذات نال جان ذاتی زلیا تد باهو نام سدائین هو (الطاف علی

سلطان، ۱۹۷۵: ۶۲۶)؛ یعنی وقتی با ذات واحد آمیخت، اسمش باهو شد. سلطان باهو در وصف و ماهیت نام خود در *محک الفقر کبیر* گفته است:

اسم اعظم را ز اسم هو بیاب زانکه باهو غرق با هو هر مدام

(باهو، ۱۹۹۷: ۱۷۶)

دوران کودکی و نوجوانی- به اعتبار جملهٔ «مصنف باهو ولد محمد» (قادری، ۲۰۰۷: ۲۷) نام پدرش را محمد می‌دانیم. وی در زمان تألیف این اثر در قلعه شور ساکن بوده است. با وفات پدر راستی بی‌بی تنها سرپرست باهو، از او مراقبت کرد و به تربیتش پرداخت. ایام طفولیت باهو در شورکوت سپری شد. در وصف او آمده است: «چون حضرت سلطان باهو مادرزاد صوفی بودند، مثل غوث الثقلین در ماه رمضان شیر مادر نخوردند» (همان) و «انوار ولایت تابان از ناصیهٔ او از دوران کودکی هویدا بود و آشکار بود که در آینده ایشان شمس آفتاب ولایت می‌شوند» (باهو، ۲۰۱۳: ۱۲).

مذهب- وی از اهل سنت بود، درطریقت، پیرو قادریه و در فقه، از امام ابوحنیفه پیروی می‌کرد و رسول خدا را حی می‌دانست. وی در *کلید توحید* می‌گوید: «من به مذهب حضرت نعمان امام اعظم کوفی صافی تارک فارغ از شرک کفر و بدعت سرود» (باهو، ۱۳۳۳: ۴۳) و در *عقل بیدار* آمده است: «هر که حیات النبی را حیات نخواند و ممات داند، خاک در دهن و روی سیاه او فی‌الدنیا والاخره از شفاعت محمدی محروم ماند» (باهو، ۱۹۷۰: ۹۲). و نیز: «از مذهب رفاض و از ملت خوارج بیزارم. من سنّی دوستدار چهار یارم» (همانجا). اما او دوستدار خاندان پیامبرص است چنانکه می‌گوید: «هر که خواهد هر وقت مشرف شود دیدار محمد رسول الله - صلی الله علیه و سلم- با اصحاب کبار و پنج تن پاک غنچهٔ دل شکفته شود» (همانجا).

نکاح - سلطان باهو چهار همسر داشت. یکی از همسرانش از خانوادهٔ برحان لنگر مخدوم از خلفای صاحب ارشاد و مقامات عالی در زندگانی حضرت غوث‌الملک شیخ‌الإسلام شیخ بهاءالدین محمد ابوبکر زکریا ملتانی (۵۶۶-۶۶۱ه.ق.) بود (قادری، ۲۰۰۷: ۶۳). آنگونه که از آثار و احوال او برمی‌آید، سلطان باهو بعد از نکاح چهارم به حکم مادرش برای اختیار کردن مرشد ظاهری تلاش کرد. زمانی که از ملاقات سید عبدالرحمان پیر دهلوی فیض‌یاب شد، در سن چهل سالگی به سر می‌برد. بر اساس شواهد و قرائن بعد ازچهل سالگی دیگر اقدام به ازدواج نکرد.

وفات- سلطان باهو در سال ۱۱۰۲هـ. در زمان اورنگ‌زیب (۱۱۱۸- ۱۰۶۷هـ.) از دنیا رفت و در مولد خود، شورکوت، به خاک سپرده شد (همدانی، ۱۹۹۴: ۲۴). بنا بر قول صاحب *مناقب سلطانی*، سلطان باهو شامگاه جمعه، اول جمادی‌الثانی ۱۱۰۲ه.ق، دار فانی را وادع گفت (ر.ک. قادری، ۲۰۰۷: ۱۷۰) و در قلعهٔ قهرگان در نواحی شورکوت به خاک سپرده شد. (Krishna, 1982: 9). هر سال در روز وفات سلطان، مریدان وی برای ختم قرآن گرد هم می‌آیند. آنها در این مکان غذا می‌پزند و بین مردم تقسیم می‌کنند. بعدها به دلیل جاری شدن سیل قبر وی تغییر مکان یافت: « با گذشتن زمان در رودخانهٔ چناب، طغیانی صورت گرفت و سیلاب، زمین ساحل را پاره کرد و تا قلعهٔ قهرگان رسید و

قلعه را منعدم و به گورستان راه یافت و قبر سلطان باهو را تخریب کرد و بعد از این اتفاق، یعنی ویرانی قبر سلطان باهو به سبب سیل و بریده شدن کناره‌ها بر رود چناب، قبر سلطان باهو را در سال ۱۳۳۶هـ. به سه کیلومتر در شمال‌غرب انتقال دادند که اکنون مزار شریفشان در آنجا قرار دارد» (الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۲۳۰).

آثار مکتوب سلطان باهو

آثار سلطان باهو علاوه بر زبان پنجابی، به زبان‌های مختلف از جمله اردو و انگلیسی ترجمه شده که در گسترش تعالیم او مؤثر بوده است. سخنان عمیق و معنادار او در بین افراد مختلف از جمله علما، شعرا و هنرمندان پاکستان و سایر کشورها تأثیر فراوان داشته است.

اگرچه بیشتر آثار سلطان باهو به زبان فارسی تألیف شده است اما زبان نگارش آن برای خوانندگان امروزی صریح و زودیاب نیست.

اشعار فارسی سلطان باهو از جنبهٔ فصاحت و شیوایی سست است و خود به ناتوانی‌اش در این وادی اعتراف کرده است. دیوان فارسی وی شامل ۵۱ غزل است که تحت تأثیر غلبهٔ احساسات و هیجانات شدید عاطفی سروده شده است.

مضامین اشعار او غالباً سنتی و صوفیانه است و نه تنها در مجالس سماع و قوالی خوانده می‌شود، بلکه در میان مردم پنجاب نیز کاربرد دارد. وی در شعر باهو تخلص می‌کرد.

بنا بر نقل برخی منابع، سلطان باهو یکصد و چهل (۱۴۰) اثر به زبان‌های فارسی، عربی و پنجابی داشته و بسیاری از منظومه‌های پنجابی او که به سبب آنها به شهرت رسید، از میان رفته است (ر.ک. همدانی، ۱۹۹۴: ۱۸۱).

اکنون از آثار او، سی و یک اثر موجود است که سی کتاب به زبان فارسی و یک اثر به زبان پنجابی و موسوم به *ادبیات باهو* است. همچنین برخی از ملفوظات وی سینه به سینه و به‌صورت شفاهی نقل شده است. آثار سلطان باهو در زمینه‌های ادب، علم، معرفت و علوم اسلامی است. آثار فارسی او عبارتند از:

1- اسرار قادری: موضوع این رساله «ذات باری، معرفت، الهام و علم لدنی» است و از این اثر چند نسخه وجود دارد (ر.ک. منزوی ۱۳۶۲: ۱۲۵۱).

2- امیرالکونین: یکی از رساله‌های منثورسلطان باهو، دربارهٔ فقر و فقیر و آمیخته به نظم فارسی است. در این رساله، مؤلف از دو نوع فقیر صحبت می‌کند: فقیر اهل تقوی، فقیر اهل خدا (باهو، ۱۹۵۶: ۱۶). وی فقیر اهل خدا را امیرالکونین به‌معنای امیر دنیا و آخرت نامیده است (منزوی، ۱۳۶۲: ۱۲۸۹).

3- اورنگ شاهی: با عناوین دیگری مانند *رسالهٔ روحی* و *روحی اورنگ شاهی* نیز شهرت دارد. در این رساله نظم و نثر به هم آمیخته و محتوای آن دربارهٔ موضوعاتی چون نور احدی، وحدت و کثرت است (ر.ک. همدانی، ۱۹۹۴: ۷۷).

4- توفیق الهدایت: این رساله، درون‌مایه‌ای عرفانی به زبان فارسی دارد. دو نسخه از آن در کتابخانهٔ مولانا محمد ابراهیم ناظم در شکارپور موجود است (الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۱۴۲).

5- تیغ برهنه: سلطان باهو در آغاز این اثر وجه تسمیهٔ آن را بیان کرده است: «اسم این رساله را به این علت تیغ برهنه گذاشتم که این برای نفس موذی به‌مثابهٔ شمشیر و برای کفار حملهٔ حرب است» (باهو، ۱۹۹۶: ۱۶).

6- جامع الأسرار: رفعت یاسمین در مقالهٔ تحقیقی خود دربارهٔ *جامع‌الاسرار* نوشته است: «درین کتاب دربارهٔ ترک دنیا به تفصیل آگاهی داده‌اند» (رفعت، بی‌تا: ۴۵).

7- حجت الأسرار: سلطان باهو در این اثر طالب و مرشد را به سمت کمال هدایت می‌کند و می‌گوید. (ظهورالدین احمد، ۱۹۸۴: ۱۴۴).

8- دیوان باهو: دیوان سلطان باهو مشتمل بر غزل‌های عرفانی است و سایر اشعار او در این دیوان نیامده است. (اظهر، بی‌تا: ۴۴). *ابیات سلطان باهو* مجموعهٔ ادبیات پنجابی اوست. مقام او در شعر پنجابی برجسته و یکتاست. ابیات وی در شکل سی حرف و مجموعه‌ای زیبا از تصوف و عرفان است چنانکه احمد همدانی می‌نویسد: «حضرت سلطان باهو شاعری بزرگ بود و ایشان به زبان فارسی و پنجابی شعر گفته‌اند و به زبان پنجابی درشکل سی حرفی، ابیاتشان مقبول خاص و عام می‌باشند و در زبان حضرت سلطان باهو این خصوصیت وجود دارد که زبانشان را پنجابی گویان دوآبه قریب زبان خود می‌شناسند و سرائیکی گویان زبان حضرت سلطان باهو را مانند زبان خود دانسته‌اند» (همدانی، ۱۹۹۴: ۸۹).

9- رسالهٔ روحی: رساله‌ای‌ست مختصر ولی ارزنده. این اثر منثور گنجینه‌ای گرانبها و عرفانی به شمار می‌رود و در سال ۱۹۹۵م به زبان اردو ترجمه و در لاهور منتشر شده است (راهی، ۱۳۶۵: ۹۵).

10- سلطان الوهم: یکی از آثار نایاب در فن تصوف و درس معرفت است. دستنویس این رساله در شهرستان جیکب‌آباد استان سند کتابخانهٔ آقای سلطان‌شاه نگهداری می‌شود (ر.ک. الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۱۵۱).

11- شمس‌العارفین: از دیگر آثار عرفانی سلطان باهو درهفت باب است. این کتاب به زبان اردو ترجمه شده و نسخه‌ای از آن به شمارهٔ 367_1958 در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی نگهداری می‌شود (ر.ک. نوشاهی، ۱۳۵۰: ۲۳۷).

12- عقل بیدار: مؤلّف دربارهٔ عنوان آن آورده است: «این کتاب کتب الأرباب را *عقل بیدار* نام نهانده و غم بردار، صاحب مطالعه را اولیا لایحتاج خطاب داده و شمس العارفین نیز خطاب داده شد» (سلطان باهو، ۱۹۷۰: ۵). از این اثر چند نسخه شناسایی شده که شش نسخه از آنها در پاکستان نگهداری می‌شود.

13- عین‌العارفین: سلطان الطاف علی دربارهٔ محتوای این اثر چنین می‌گوید: «نفس، علم، فقر، مرشد، دنیا و استدراج، تحت این عناوین بحث‌های سنت به قرار زیرند: نفس را باید کشت، مرشد نفس کشته

است، فقر مرتبهٔ محمد است، مرشد آن است که پیرو آن حضرت است» (الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۱۵۶).

14- عین‌الفقر: سلطان باهو وجه تسمیهٔ این کتاب را چنین نوشته است: «بدانکه این کتاب را نام عین‌الفقر نهاده شد؛ که طالبان الله –تعالی- و فقراء فناء فی‌الله را در هر مقام از خاص و عام، مبتدی و منتهی و متوسط به مهرهٔ عظیم طریق صراط المستقیم سراسر مشاهدات تجلیات نورالأنوار توحید عین ذات علم الیقین، عین الیقین، حق الیقین، حق محبت نصیب کند» (باهو، ۱۹۹۸: ۱۱).

15- فضل القا: از دیگر رساله‌های سلطان باهوست که با عنوان *عیان‌الفقرا* نیز از آن یاد شده است. این رساله به نثر فارسی، به نام اوررنگ زیب (حک: ۱۱۱۸-۱۰۶۸ه.ق.) و در بزرگداشت سلسلهٔ قادریه نگاشته شده است (منزوی، ۱۳۶۲: ۱۷۰۲).

16- قرب دیدار: در این کتاب خصایص طالب و مرشد بیان شده است (ر.ک. رفعت، بی‌تا: ۴۵).

17- کشف‌الأسرار: محتویات این رساله بدین شرح است: انسان کامل، دعوت سورهٔ مزمل، اثر تصور اسم ذات، تصور شیخ و اثر آن، مرشد کامل و مرشد ناقص، علم ناسوت، ملکوت، جبروت و لاهوت. (الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۱۶۲).

18- کلید توحید صغیر: این کتاب دربارهٔ تصوف و عرفان و راه وصل‌شدن با حق تعالی است (اظهر، بی‌تا: ۹۹).

19- کلید توحید کبیر: سلطان باهو در این کتاب بیان کرده است که تمرین و مشق ذکر الهی و تصور اسم الله و همچنین ورد و تصور انسان چه مدارجی دارد تا به منزل مراد برسد (ر.ک. همدانی، ۱۹۹۴: ۱۶۴).

20- کلید جنت: این کتاب در هشت باب دربارهٔ طریق ذکر، تصور، مراقبه، فنا فی محمد، مجلس محمد، دعوت و تجلیات متفرق نوشته شده و در آن ذکر و طریقه‌های تصور اسم ذات بیان شده است (ر.ک. رفعت، بی‌تا: ۴۵).

21- گنج‌الأسرار: در این اثر شیخ عبدالقادر جیلانی و طریقهٔ او معرفی شده است. در نظر مؤلف کسانی از طریقه‌های دیگر هر چه ریاضت و مجاهده می‌کنند، به کمترین درجهٔ طریق قادری هم دست نمی‌یابند زیرا قادری با خدا و رسول و عبدالقادر جیلانی سخن خواهد گفت (ر.ک. همدانی، ۱۹۹۴: ۲۰۲).

22- مجالس‌النبی: نام‌های دیگر آن *لسان‌الفقرا* و *سیف‌الرحمان است*. این اثر محتوای عرفانی دارد و به نظم و نثر فارسی است (راهی، ۱۳۶۵: ۱۱۲).

23- محبة الأسرار: این اثر رسالهٔ منثور عرفانی آمیخته به نظم و دربارهٔ مفاهیم و موضوعاتی مانند انسان کامل، معرفت الهی، فقر و فقیر است و با حدیث قدسی «اَلانسانُ سِرّی و أنا سِرُّه» و «کُنتُ کَنزاً مَخفّیا» آغاز شده است (منزوی، ۱۳۶۲: ۱۸۸۶).

24- محک الفقرا: این اثر به نثر فارسی آمیخته به نظم نوشته شده و در باب آداب، اخلاق و صفات فقیر است (ر.ک. همان: ۱۸۸۶).

25- محک الفقرا صغیر: سلطان باهو در ابتدای این کتاب خود را معرفی کرده و از نامگذاری آن سخن می‌گوید: «اما بعد ضعیف النحیف مصعف تلمیذ الرحمین سروری قادری بنده باهو عرف اعوان ساکن قرب و جوار قلعه شورکوت و این کتاب را *محک الفقر* نام نهاده شده است» (باهو، ۱۹۹۷: ۱۴).

26- محک الفقرا کبیر: این تصنیف لطیف اثری است در علم و فن عرفان و تصوف و در نثر مسجع و روان (ر.ک. الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۱۷۴).

27- مفتاح العارفین: احمد سعید همدانی دربارهٔ موضوع و مندرجات این کتاب نوشته است: «بعد از حمد و ثنا و تصوف سه درجه یقین بیان کرد و بعداً سه رتبه مرشد بیان‌کرده، اوصاف مرشد صاحب‌القلب و غالب‌الأولیا با جزئیات بیان کرده‌اند» (همدانی، ۱۹۹۴: ۲۰۷).

28- نورالهدی صغیر: رساله‌ای عرفانی به نثر فارسی است. سه نسخه از این کتاب موجود است (ظهور احمد،۱۹۸۴: ۱۶۵).

29- نور الهدایة عین نما المعروف به نورالهدی کبیر: سلطان الطاف علی می‌نویسد: «این تصنیف در نثر لطیف کتابی است که زیاد انتشار یافته و مورد توجه درویشان و محققان علوم معارف گشته» (الطاف علی سلطان، ۲۰۰۳: ۱۷۹).

30- دیداربخش: این رساله هم دربارهٔ تصوّف و عرفان است (همان: ۱۴۶).

عرفان سلطان باهو

ورود به طریقت و بیعت- یکی از نکات مهم در زندگی سلطان باهو موضوع بیعت اوست که دارای ابهام است. در حکایتی مشهور دربارهٔ او چنین آمده است :

«روزی در نواحی شورکوت ایستاده بودند که سواری با چهره‌ای نورانی و صاحب رعب و حشمت نمودار شد و دستشان را گرفته و پشت سرش بر زین بنشاد و فرمود که من علی ابن ابی‌طالب هستم و حسب ارشاد حضرت محمد مصطفی[ص] به حضور پر نور او تو را می‌برم و در چشم‌زدن او را داخل مجلسی نمود که اول حضرت ابوبکر، دوم حضرت عمر و سوم حضرت عثمان متوجه ایشان گردیدند و بعد از ملاقات از آن مجلس شریف برخاستند. آن حضرت[ص] هر دو دست مبارکش را به طرف او دراز کرد و فرمود: دست مرا بگیر. و او را با هر دو دست مبارکش بیعت و تلقین فرمود و به‌نهایتی مرتبه و درجه از هوالرجوع الی البدایت، او را حاصل گردید. بعد از مشرف‌شدن به تلقین حضرت فاطمه -سلام الله علیها- او را فرمود که تو فرزند من هستی. بعداً ایشان قدوم حضرت امام حسن و امام حسین را بوسیدند و حلقه غلامی را در گوش کردند. حضرت رسول خدا[ص] بعد از تلقین فرمودند که با مخلوق خداوند کمک کن؛ زیرا رتبهٔ تو روزبه‌روز بلکه هر دقیقه‌ای بلندتر خواهد شد. بعد از آن، آن حضرت او را به دست حضرت الثقلین، محبوب سبحانی، سید عبدالقادر جیلانی سپردند و حضرت پیر دستگیر بعد از سرفرازی ایشان را تلقین و هدایت امر فرمودند» (قادری، ۲۰۰۷: ۳۱-۳۲).

دست بیعت کرد ما را مصطفی فرزند خود خواندست ما را مجتبی
شد اجازت **باهو** را از مصطفی خلق را تلقین بکن بهر خدا
خاک پاییم از حسین و از حسن معرفت گشتست بر من انجمن

(باهو، ۱۹۹۵: ۴۶)

بیعت او با عبدالقادر جیلانی و اجازهٔ تلقین و ارشاد گرفتن از وی در منابع دیگر نیز ذکر شده است (ر.ک. قادری، ۲۰۱۰: ۱۱۳). صاحب *مناقب سلطانی* تلقین سلطان باهو از سید عبدالرحمن گیلانی القادری در دهلی را نقل کرده و گفته است: قبل از بیعت ظاهری به درگاه لنگر مخدوم (نزد چنیوت شهر در پنجاب پاکستان) و به درگاه شاه مقیم رفت. در حجرهٔ شاه مقیم با سید محمد امیر حجروی ملاقات و به ایشان اظهار عقیدت کرد. سلطان باهو با مخدوم موسی شاه جیلانی در مولتان و با حبیب شاه قادری بر کنارهٔ رود راوی ملاقات کرد و مدتی در خدمت آن بزرگان نشست (بهادرشاه، ۱۳۱۹: ۶۳).

اما سلطان باهو در این باره به صراحت نوشته است: « این مصنف را تلقین ارشاد از حضرت نبی الله - علیه الصلوه و السلام - و شفیع وسیله حضرت علی المرتضی - رضی الله عنه - و مرید حضرت پیر و دستگیر شاه محیی الدین - قدس الله سره العزیز-» (باهو، ۱۹۷۰: ۳۰)

وی قبل از مسافرت به دهلی، درمدت سی سال از مجلس خاص حضرت رسول^{ص} اجازه گرفته و از پیر دستگیر محی‌الدین عبدالقادر جیلانی اذن روحانی یافته و یک هزار نفر را مرید و تصفیهٔ باطنی کرده است (ر.ک. قادری، ۲۰۰۷: ۶۱).

سلطان باهو در طریق سلوک، پیرو عبدالقادر گیلانی بود. وی مؤسس طریقت سروریه (یکی از بیست و سه شاخهٔ طریقت قادریه) در هند بود. این شاخه خود منشعب از شاخهٔ رزاقیه منسوب به ابوبکر تاج‌الدین عبدالرزاق گیلانی (م. ۶۰۳) فرزند شیخ عبدالقادر گیلانی است. (آریا، ۱۳۶۵: ۵۹) سلطان باهو هیچگاه به سماع نپرداخت، هرچند ذکر، تلقین و سماع در میان قادریه از اهمیت بسیار برخوردار بود (سلطان العارفین، ص ۹). منابع موجود دربارهٔ سلطان باهو، نشان می‌دهد که او در اواخر عمر برای گردش و تفریح سفرها کرده و در هند به زیارت آرامگاه‌های متعدد رفته و بنا بر قول صاحب مناقب سلطانی، در زمان حیات به کابل، شام عرب، روم، مصر و بغداد نیز سفر کرده است (ر.ک. قادری، ۲۰۰۷: ۴۸). سلطان باهو در این سفرها مریدان بسیاری پرورش داد که بعدها طریقهٔ وی را رواج دادند. مؤلّف *مناقب سلطانی* نوشته است که چون باهو از دهلی بازگشت، یکصد و نود هزار مرید داشت که به آنها خلافت بخشیده بود و آنها را به عنوان خلیفه به کشورهای مختلف فرستاده بود (عزیز احمد، ۱۳۸۸: ۱۷۰). سلطان باهو پس از بازگشت از دهلی به پرورش مریدان پرداخت و آنها را خلافت بخشید. آنها اغلب در سند (از استان‌های کنونی پاکستان)، بغداد، عراق، مصر، عرب، شام، روم و کابل پراکنده شدند. سلطان باهو نیز به عنوان بازدیدکننده و مسافر به این مناطق می‌رفت.

خلفای معروف سلطان باهو در افغانستان ملا معالی، نورنگ کهیتران، سید موسی شاه گیلانی، شیخ کالو و بانو فاطمه مستولن بودند. بسیاری از اولاد و خلفای ایشان صاحب حال و از دراویش و عرفای نامور بوده‌اند. در نتیجهٔ ارشادات و هدایت‌های او چهل و سه خانقاه و بیست و پنج مدرسهٔ اسلامی در نقاط مختلف پاکستان به نام وی تأسیس شد که تا امروز فعالیت دارند (قادری، ۲۰۰۷: ۶۷).

جایگاه سلطان باهو- سلطان باهو یکی از صوفیان، شاعران و دانشوران برجسته و مورد احترام در شبه قارهٔ هند است و آثارش تأثیر درخور توجّهی بر صوفی‌گری، روحانیت اسلامی و میراث فرهنگی این منطقهٔ جغرافیایی داشته چنانکه تعالیم و شعرهای سلطان باهو مورد علاقهٔ بسیاری از مردم بوده است. وی معتقد به وحدت وجود بود و با طبقات مختلف اجتماعی که تا آن زمان به صوفی‌گری علاقه‌ای نداشتند ارتباط برقرار کرد.

پیروان سلطان باهو معروف به فرقهٔ سروری قادری، بسیاری از روضه‌ها، مراکز معنوی و مساجد را در سراسر پاکستان تأسیس کردند و در حال حاضر نیز در آنها به ذکر خدا، تلاوت شعرهای سلطان باهو و جستجوی برکات مشغول‌اند.

خاندان سلطان باهو که با نام قومی «اعوان» شناخته می‌شوند، در انتقال و حفظ تعالیم او نقش حیاتی ایفا کرده و به‌طور غیر مستقیم در شرایط سیاسی پاکستان تأثیرگذار بوده‌اند. سلطان باهو همواره بر معنویت و ارزش‌های اخلاقی تأکید و توصیه می‌کرد. این امر بر روحیهٔ افرادی که در آینده به سیاست پیوستند تأثیرگذار بوده است چنانکه بسیاری از سیاستمداران، از جمله شخصیت‌های برجسته، ادعا می‌کنند پیروان فرقه سروری قادری بوده‌اند و تعالیم سلطان باهو آنها را در زندگی هدایت کرده است.

بنابراین میراث معنوی خانواده باهو و ارتباط آنها با سلطان باهو موجب تأثیر در جوامع صوفی و مذهبی پاکستان شده‌است چنانکه نسل پسران سلطان باهو، به خصوص کسانی که در نقش رهبر معنوی قرار گرفتند، شخصیت‌های مورد احترامی بوده و نقش مهمی در ترویج و انتشار تعالیم وی داشته‌اند. آنها مکان‌هایی به نام »خانقاه» بنا کردند که به عنوان مراکز مهم فعالیت‌های مذهبی و معنوی روحانیان بود و در آن تعالیم سلطان باهو به پیروان او منتقل می‌شد.

تأثیر سلطان باهو و خاندان وی بخصوص در پاکستان و استان پنجاب (محل زندگی سلطان باهو) بسیار گسترده است؛ چنانکه شعرهایش در جمع‌های مذهبی، جشنواره‌ها و سایر رویدادهای فرهنگی، تدریس و اجرا می‌شود و افراد بسیاری با پیروی از تعالیم او و بازدید از خانقاه‌های مرتبط با خاندانش، هدایت و الهام روحانی بدست می‌آورند.

سلطان باهو مردی صوفی‌مسلک، باصفا و اهل فضیلت بود. در *تاریخ ادبیات مسلمانان هند و پاکستان* آمده است: «به دوران انتهای کمال دولت مغلیه اکابرین صوفیه همچون حضرت خواجه، باقی بالله، حضرت مجدد الف ثانی، حضرت ایشان، حضرت ابوالمعالی، حضرت میان میر و حضرت سلطان باهو تصوف را به اوج اعلی و بلندتر رساندند» (بدخشانی، ۱۹۷۱: ۲۳۱).

تأثیر سلطان باهو و خاندان او در پاکستان بسیار عمیق و تعالیم روحانی آنها در بین پیروان و طرفداران، الهام بخش احترام، عشق و تعقل روحانی بوده است.

وحدت وجود- سلطان باهو نیز مانند سایر پیروان قادریه قائل به وحدت وجود بود و از عارفان سنت دوم عرفانی به شمار می‌رود (ر.ک: میرباقری فرد، رئیسی، ۱۳۹۶: ۱۸۳). این اندیشه به تصریح یا اشاره، مکرر در آثار وی ظاهر شده است. برای مثال: «ولا موجود فی الکونین لا مقصود الا هو» (باهو، ۱۳۰۶: ۸)

هو الاول هو الاخر ظهور آمد تجلی او بذات خود هویدا حق که لا فی الکون الا هو

(همان: ۸)

«هُوالواحدُ هُوالمقصودُ لا موجودَ الا هو» (باهو ۱۳۰۶: ۱۱۲).

به گرد عالم چو گردیدم هو الحق هو پسندیم یکی خوانم یکی دانم دانم غیر الا هو

قرب حق- قرب، یکی از اندیشه‌های محوری سلطان باهو است؛ گویی همهٔ اجزای نظام فکری او در مسیر قرب حق تعالی قرار دارد:

کاشکی از قرب او واقف شوی تا نگردی گرد دنیا در بدر

قرب حق نزدیک من حبل الورید تو جمالش را نبینی بی‌بصر

(باهو، ۲۰۱۳: ۱۷۰)

ظهور اسم الله- یکی دیگر از اندیشه‌های کلیدی سلطان باهو، «ظهور اسم الله» است. او دربارهٔ ظهور اسم‌الله چنین می‌گوید: «اولین شخصی که نام الله را برد و اسم الله ظاهر شد، نور محمدص بود، وقتی که الله سبحانه نور محمدص را از نور خود خلق فرمود از آن بعد فرمود، ای نور محمد، با ما هم‌سخن شو. آن جا نور محمدص به قدرت الهی‌گفت: یا الله» (باهو، ۱۳۰۶: ۱۸۵)

او همچنین در *محک الفقرا الکبیر* در این باره می‌گوید: «چون خداوند عالم خواست که خداوندی خود را آشکار کنم، نور از خود جدا ساخت و در آیینهٔ محبت و معرفت جمالیت مشاهدهٔ نور خود را به خودبین شد. مبتلا و مشتاق گشت و نام آن نور خود را خطاب نور محمد داد. نام محمد از آن است حق سبحانه و تعالی به زبان قدرت فرمود به جنب به ماهم سخن شوی. نور محمد، نور محمد درجنب و جوش آمد گفت: یالله. نام الله از نور محمد اظهار شد در عین‌الفقر دربارهٔ نور محمدی می‌گوید دانی‌چون‌حق سبحانه و تعالی خواست از نور، اسم ذات جدا ساخت و از آن نور محمدی ظهور گشت و در آیینهٔ قدرت (توحید) خود دید و به دیدنش به نور محمد مشتاق مائل عاشق دیوانهٔ خودبرخود خطاب رب‌الرباب حبیب الله یافت و از نور محمدی کل مخلوقات هجده هزار عالم پیدا شد» (باهو، ۱۳۰۶: ۱۸۹).

مراتب هستی- مسألهٔ «مراتب و درجات هستی»، از موضوعات مهم عرفانی است که در سنت دوم رواج بیشتری یافت تا آن جا که می‌توان گفت مهم‌ترین وجه تمایز سنت اول و دوم عرفانی از یکدیگر همین مسأله است (ر.ک. میرباقری فرد، ۱۳۹۹: ۲۳۸).

اگرچه آرای عارفان سنت دوم در این مسأله متأثر از دیدگاه‌های ابن عربی و صدرالدین قونیوی است ولی سلطان باهو تعبیر دیگری در این باب دارد و در این زمینه ابتکار به خرج داده است. وی معتقد است زمانی که حضرت حق تکوین کائنات را اراده فرمود، اول از نور خود نور محمدص را خلق فرمود. این را اهل تصوف نزول احدیت به واحدیت می‌گویند. سلطان باهو می‌گوید که این ظهور حضرت حق تعالی به جبروت است و تخلیق ملائکه نزول به ملکوت و تخلیق انسان و دنیا نزول به ناسوت و همهٔ عوالم خود در انسان است. و در *سلطان‌الواهم* چنین آمده است:

«چون خداوند عزوجل علی خواست که خود را آشکار کند و عالمی خلق آرد، چهار درجه تنزل فرمود و هرچه را به نامی مسمی گردانید، خاصیتی و انبساطی در هریک بنا نهاده و هرچند که فرمود تنزل گردد و کثافت ناسوت و بعد را در وی جای. درجهٔ اول لاهوت، درجهٔ دوم جبروت، درجهٔ سوم ملکوت و درجهٔ چهارم ناسوت خواند. بدین ترتیب، اولاً ازمقام کنت کنزا مخفیا نزول فرمود و به فیض اقدس مطلق احدیت که غنی عن‌العالمین نعت اوست. از درون پردهٔ لاهوت به صحرای جبروت آمد که اول ما خلق‌الله نوری عبارت از آن است و آن ذات احمد مرسل که ابو اولا تعین اولی است. از مقیم جبروت به عالم ملکوت روی‌آورده باز به فیض اقدس از ملکوت به ناسوت تنزل فرموده و هرعالمی به حکمت باهرهٔ خویش انتظام داده و هریک را به جای نشاند و آخر این چهار عالم یک وجود است که شجر است. جبروت شاخ وی است و ملکوت برگ ناسوت مانند بار است و در آن تخم است و آن تخم انسان کامل است که همهٔ درخت در او موجود است. پس این چهار عالم در انسان مودع است و بیرون از وی چیزی نیست» (باهو، ۱۳۰۶: ۱۳۰).

محبت اهل بیت -علیهم السّلام- و احترام سادات- از جمله ارکان مهم فکری و اعتقادی سلطان باهو محبت اهل‌بیتع است. وی معتقد است دوستداری اهل بیتع باید در سرشت طالب و سالک حقیقی باشد زیرا که منبع سرچشمهٔ فیضان، شخص حضرت علیع و ذات رسول اکرمص است. این موضوع در سایر طریقه‌های صوفیه هم برجسته بوده است ؛ در این طریقه‌ها، سلسلهٔ طریقت به حضرت علیع و از ایشان به سرسلسلهٔ دو عالمص می‌پیوندد. سلطان باهو در این باب گفته است:

دست بیعت کرد ما را مصطفی　　فرزند خود خواندست ما را مصطفی
شد اجازت باهو را از مصطفی　　خلق را تلقین بکن بهر خدا
خاک پائیم از حسین و از حسن　　معرفت گشت است بر من انجمن

(باهو، ۱۹۹۵: ۴۶)

سلطان باهو تکریم آل نبیص را لازمهٔ سلوک دانسته و می‌گوید:

«هر که سادات را رضامند نکند، هرگز باطن او صفا نشود و به معرفت الهی نرسد. اگرچه تمام عمر سر به سنگ زند و ریاضت کند که خدمت سادات نصیب اهل مخدوم است و هر که منکر، از آل‌نبی و اولاد حضرت فاطمه محروم است.

دوستدار سید آنرا و ز نبی نور دیده فاطمه حضرت علی

دشمن سید بدشمن مصطفا هر که دشمن مصطفی دشمن اله»

(باهو، ۱۳۱۲: ۴۰)

محتوای عقل بیدار

عقل بیدار با موضوع سیر و سلوک و فنای فی الله، در بیست و پنج باب به زبان فارسی منظوم و منثور نوشته شده است. سلطان باهو در آغاز به اهمیت این اثر اشاره کرده، می‌گوید: «این کتاب تصنیفش از هرگونه تألیف مبراست... و توفیق علم ساختن طلا و مس موجود می‌باشد که طالب را کاملاً بی‌نیاز می‌کند و همچنین در این کتاب حقیقت قرب و وصال خداوند تعالی، مشاهده و جمعیت و معراج نوشته شده است» (باهو، ۱۹۷۰: ۲۱).

مؤلّف در باب «کمال مرشد کامل» بر لزوم یاری گرفتن مراد از مرید تأکید کرده است اما می‌گوید مراد برای اینکه با ارشاد پیر به نتیجهٔ مطلوب برسد باید در نیّت خود صادق باشد و دنیا و مافیها را کنار بگذارد و به آنها فکر نکند. از طرفی مرشد هم باید کامل باشد.

وی در باب «فضیلت طریقهٔ قادریه»، دربارهٔ برخی از رسوم این طریقت همچون لزوم پیر، ذکر خفیه و برتری آن بر ذکر جهر و تجلّی ذات اله، سخن گفته است.

باب بعد «نغمه و سرود» نام دارد که مقصود از آن، تلاوت قرآن، نماز و سرود است. وی آواز و سرود خواندن در مجالس را لهو و کار اهل دوزخ دانسته است. او انواع سرود را چنین نام برده است: «سرود حالی و سرود وصالی و سرود شیطانی و سرود وسیله رحمانی» (همان: ۴۴). البته او مجلس سماع را برای همه نهی نکرده و گفته است که شنیدن سماع برای برخی واجب، برای برخی بدعت و برای برخی سنّت است.

وی در باب «شرح مراقبه» از نتایج مراقبه سخن گفته و در «طریقهٔ دعوت خواندن بر قبر محمدص» روش دعا خواندن در کنار روضهٔ مطهّر پیامبرص را بیان کرده است.

باب «شرح حاضرات باسم الله ذات» دربارهٔ فقر است و از علم و حلم به عنوان ضروریات راه سخن آمده است.

باهو در بخش «حقیقت دل»، زنده شدن دل را یکی از مراتب و درجات دانسته که به شرط ریاضت و چلّه نشینی حاصل می‌شود.

عنوان باب «مدح شاه جیلان»، نشان‌دهندهٔ محتوای آن است. ابومحمد محی الدین عبدالقادرگیلانی (۴۷۱-۵۶۱) از مشاهیر مشایخ صوفیه است که یکی از طریقت‌های مهم صوفیان یعنی قادریه به وی منسوب است (ر.ک. جامی، ۱۳۸۲: ۳۸۲). سلطان باهو در این بخش علاوه بر ذکر نقل قول از جیلانی، به بیان اصل طریقت او پرداخته که اعتقاد به فناء ذات است. باهو معتقد است جیلی به هر چهار مرتبهٔ معرفت، توحید، فقر و تلقین ارشاد دست یافته بود.

سلطان باهو در باب «شرح انتقال»، انتقال را یکی از مراتب طریقت دانسته که مصداق آن «موتوا قبل أن تموتوا» است. او با سجاده‌نشینی که از سوی برخی طریقت‌ها به عنوان راه انتقال بیان شده، مخالف است و اصل انتقال از نظر باهو وصل است.

در باب «شرح دم»، انواع دم بیان شده است: طریق، توفیق، تحقیق، دریا، صدیق، غریق، زندیق.

مؤلّف در باب «شرح علم دعوت و عامل دعوت» می‌گوید: دعوت‌کننده عالم بالله و ولی الله است و دعوت بر سه قسم است: خواندن عزمت (افسون) و اسما را در قید خود آوردن ؛ در قبض و حکم خود آوردن مانند تسخیر جن؛ در تصرّف خود درآوردن مانند ارواح انبیا و اولیا و ... .

مؤلّف در باب «شرح علم دعوت»، این علم را بر دو گونه می‌داند: تصرف عوام، تصرف خواص. سپس می‌گوید جامع علم دعوت باید دو عمل داشته باشد: نیت و نماز ؛ اینگونه او همهٔ اولیای روی زمین را در تصرّف آورده است. از دیدگاه مؤلّف مطالعهٔ کتب به تنهایی کافی نیست و توجّه کردن بهتر است و معنای توجه، عمل است ؛ یعنی باید عامل علم بود نه حامل آن.

سلطان باهو در باب کوتاهی با عنوان «پیر و مرشد» می‌گوید: پیر باید عالم به علومی مانند تفسیر و فقه باشد و در مجلس، مردم پشت سر او بنشینند و اهل تصوّف در دست چپ او باشند. سپس با استناد به آیهٔ ۱۱۳ از سورهٔ هود می‌گوید اگر پیر این ویژگی‌ها را داشته باشد، لایق ارشاد کردن وگرنه مایهٔ فساد است.

در باب «شرح طالب مرید»، فهرستی طولانی از ویژگی‌های مرید بیان شده که برخی از آنها عبارتند از عالم بودن، فاضل بودن، هوشیار بودن، با وفا بودن، سوار بر مرکب نفس بودن، زنده قلب بودن و...

مؤلّف در باب «نماز حقیقی»، ابتدا معنای نماز را بیان کرده که حضور و معراج است. سپس به دوام حضور به عنوان شرط مهم اشاره کرده و مخاطبانش را به ترک دنیا و غم روزی فراخوانده است.

باهو در باب «شناخت مرید ناقص و صادق»، معیارهای مرید صادق را عبارت از شوق، رهایی از ماسوی الله و رسیدن به حق الیقین دانسته و نشانه‌های مرید ناقص را، در بند کشف و کرامات بودن، جستجوی عز و جاه دنیا و حتی جنون و خیالات خام برشمرده است. او در این بخش لازمهٔ لقاءالله را، دوام روی گردانی از دنیا، بیزاری جستن از کشف و کرامات، قلب زنده و روح بیدار داشتن و هشیاری در عین مستی بیان کرده است.

مؤلّف در آغاز باب «شرح معرفت» می‌گوید معرفت آن نیست که چیزی را ببینی یا با عقل و دانش دریابی یا با گفت‌و گو به آن برسی یا لذّتی که از مخلوقات بچشی یا به مقامات ولایت برسی، بلکه

معرفت عبارت از عین الیقین و علم الیقین است نه آن چیزی که حاصل حواس و عقل باشد. سپس مراتب معرفت و علوم و انوار را برشمرده و در پایان اقسام تفکر را نام برده است: تفکر مبتدی که برابر با هفتاد سال عبادت است و تفکّر متوسط که برابر با هزار سال عبادت است.

باب دیگر «شرح اسم الله ذات» در بیان این نکته است که فقط مرشد کامل در توحید و معرفت، توانایی رسیدن به این اسم را دارد.

مؤلّف در باب «شرح یقین»، ابتدا علم الیقین، عین الیقین و حق الیقین را توضیح داده و پس از آن وظایف مرشد برای نیل مرید به یقین را برشمرده است.

باب «شرح حاضرات اسم الله» ادامهٔ همان مبحث قبل است. وی ابتدا شرایط و اجازهٔ سؤال را بیان کرده و می‌گوید عجز نفس از فاقه، طاعت است. سپس مراتب اهل عنایت و توفیق را بیان کرده و از امکان دیدن غیب سخن گفته است. او هر چند مجاهده را برای وصال ضروری دانسته، اما معتقد است مرشد کامل می‌تواند راه مرید را، بدون مجاهده و ریاضت هموار کند و او را به مقصود برساند.

سلطان باهو در باب پایانی با عنوان تکراری «شرح علم دعوت» به نقش برجستهٔ مرشد کامل به عنوان دعوت کننده پرداخته است و می‌گوید او می‌تواند موکّل فرشتهٔ غیب الغیب شود. وی از مقام لی مع الله و مقام فنا فی الله نام برده و آن را به معنای رؤیت خداوند دانسته است.

نتیجه‌گیری

سلطان باهو آثار فراوانی در راستای اندیشه‌های طریقت قادریه تألیف کرده است. اشعار او نیز مضامین عرفانی دارد. او در آثارش اندیشه‌های شخصی خود را نیز بیان کرده است. با وجود اینکه وی از مؤسسان فرقهٔ سروریه است و آثار و مریدان فراوانی داشته و حتی امروز نیز نزد مردم از احترام فراوانی برخوردار است؛ اما برخی از دلایل از جمله روان نبودن نوشته‌های او و دشواری‌هایی که در اشعارش وجود دارد، سبب شده تا وی گمنام بماند. بررسی *عقل بیدار* از تألیفات او نشان‌دهندهٔ بخشی از عقاید و آرای اوست.

برخی از این عقاید که می‌توان آنها را منشور فرقهٔ سروریه دانست، عبارتند از: ضرورت پیروی از یک مرشد و استاد، برتری ذکر خفی بر جهر، مخالفت با سماع برای برخی از سالکان، اعتقاد به تجلّی ذات الله، لزوم همراهی علم و حلم در سیر سالکان، لزوم ریاضت و چلّه‌مشینی برای زنده شدن دل، اعتقاد به فنای ذات، پذیرفتن توحید و فقر و تلقین به عنوان مراتب معرفت، تصوف را در دو اصل نیت و نماز خلاصه کردن، لزوم برخورداری پیر از علوم تفسیر و فقه، رعایت کردن شرایط نشستن در مجلس، واجد شرایطی از قبیل علم و فضیلت و هوشیاری در مرید، حضور و معراج را به عنوان شرایط صحّت نماز برشمردن، عین الیقین و علم الیقین را مصداق معرفت دانستن، دستیابی مرشد کامل در توحید و معرفت به اسم الله ذات، امکان دیدن غیب، امکان جایگزین شدن راهنمایی مرشد در رساندن مرید به سرمنزل مقصود بدون پرداختن به مجاهده و ریاضت.

از اصطلاحات فرقهٔ او نیز می‌توان به اصطلاح «دم» و مراتب آن، اصطلاح دعوت و اقسام آن، اصطلاح تفکّر و اقسام آن اشاره کرد.

منابع

##- آریا، غلامعلی، (۱۳۶۵)، *طریقهٔ چشتیه در هند و پاکستان*، تهران: زوار.

##- الطاف علی سلطان، (۱۹۷۵)، *ابیات باهو*، ترجمه و شرح مکتب جدید پریس، لاهور: مکتب جدید پریس.

##- ـــــــــ، (۲۰۰۳)، *احوال و آثار فارسی سلطان باهو*، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.

##- اظهر، سید عنصر، (بی‌تا)، *نقد و بررسی شعر فارسی سلطان باهو*، لاهور: شعبهٔ فارسی دانشگاه جی سی.

##- بدخشانی، میرزا مقبول بیگ و مدیران، (۱۹۷۱)، *تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند*، لاهور: دانشگاه پنجاب.

##- بهادر شاه، (۱۳۱۹)، *مناقب سلطانی*، نسخه خطی متعلق به سلطان الطاف.

##- جامی، نورالدین، (۱۳۸۲)، *نفحات الأنس*، تهران: اطلاعات.

##- حمیدی، سید جعفر، (۱۳۷۹)، *سلطان العارفین سلطان باهو*، فصلنامهٔ شناخت، پاییز و زمستان، شماره ۲۸.

##- راهی، اختر، (۱۳۶۵)، *ترجمه‌های متون فارسی به زبان‌های پاکستانی*، لاهور.

##- رفعت، یاسمین، (بی‌تا)، *سلطان باهو کی اردو تراجم کا تحقیقی و تنقیدی مطالعه*، لاهور: شعبهٔ پنجاب یونیورسیتی.

##- سلطان باهو، (۱۹۷۰)، *عقل بیدار*، ترجمهٔ اردو، لاهور: چنن الدین.

##- ـــــــــ، (۱۳۰۶)، *دیوان باهو*، نسخه خطی متعلق به غلام دستگیر.

##- ـــــــــ، (۱۳۰۶)، *عین الفقرا*، نسخه خطی متعلق به غلام دستگیر.

##- ـــــــــ، (۱۹۹۷)، *محک الفقرا*، نسخه خطی متعلق به غلام دستگیر.

##- ـــــــــ، (۱۹۹۵)، *رسالهٔ روحی*، مرتبه کی بی‌نسیم، لاهور، محمد عبدالرالحیم ناشر و تاجر.

##- ـــــــــ، (۱۹۹۸)، *عین الفقر*، لاهور، حق باهو منزل.

##- ـــــــــ، (۲۰۱۳)، *شمس العارفین*، مرتب شریف احمد نوری، لاهور، پروگریسو بکس.

##- ـــــــــ، (۱۳۳۳)، *کلید و توحید کبیر*، نسخهٔ خطی متعلق به سلطان غلام علی.

##- ـــــــــ، (۱۹۵۶)، *امیر الکونین*، ترجمهٔ اردو، لاهور، چنن الدین.

##- ـــــــــ، (۱۹۹۶): تیغ برهنه، پشاور، حمیدیه پریس.

##- ظهورالدین احمد، (۱۹۸۴)، *پاکستان مین فارسی ادب*، لاهور: [بی‌نا].

##- عسکری، عابد و ریاض حسین جعفری، (۲۰۰۰)، *اسم اعظم*، لاهور: منهاج الصاحین.
##- عزیز احمد، (۱۳۸۸)، *تاریخ تفکر اسلامی در هند*، ترجمهٔ نقی لطفی، تهران: امیر کبیر.
##- قادری، سلطان حامد، (۲۰۰۷)، *مناقب سلطانی*، لاهور: شبیر برادرز.
##- قادری، فقیر الطاف حسین، (۲۰۱۰)، *باهو عین یاهو*، لاهور: شبیر برادرز.
##- لاهوری، محمد اقبال، (۲۰۰۴)، *پس چه باید کرد*، شرح دکتر خواجه حمید یزدانی، لاهور: سنگ میل پبلیکشنز.
##- محدث دهلوی، عبدالحق، (۱۳۸۴)، *اخبار الاخبار فی اسرار الابرار*، انتشارت انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
##- منزوی، احمد، (۱۳۶۲)، *فهرست نسخه‌های خطی پاکستان*، اسلام‌آباد.
##- میرباقری فرد، سید علی اصغر و رئیسی، احسان، (۱۳۹۶)، «شیوة تبیین سنت و مشرب عرفانی»، *دو فصلنامه ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا*، بهار و تابستان، ش ۱۶، صص ۲۰۲-۱۷۱.
##- نظامی، خلیل احمد، (۱۳۹۵ش) *تاریخ مشایخ چشت*، کراچی: مکتبه العارفین.
##- نظامی، گنجوی، (۱۳۸۱ش) *کلیات نظامی گنجوی*، مطابق با نسخه وحید دستگردی، تهران: انتشارات پیمان.
##- نوشاهی، عارف، (۱۳۵۰)، *فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی*، لاهور.
##- همدانی، احمد سعید، (۱۹۹۴)، *احوال و مقامات حضرت سلطان باهو*، لاهور، ناشاد پبلیشرز.